

ملاحظات در قضیه ماهیت و قلمرو دانش جغرافیا

دکتر عباس سعیدی
دانشگاه شهید بهشتی

فانومندبهای خاص بردارند، بنابراین، یافته‌های هر علم باید تنها به تئوری پیگره عمومی دانش بشری بیاورند، بلکه در طرح و شناسایی، تعدیل یا از میان برداشتن لاکل پارادی از مسائل گریه‌انگیز اجتماعات انسانی یاری رسانند.

همراهی و شاید سیمان ارتباطی و پیوند دهنده این اجزا و جنبه‌ها به یکدیگر عبارت است از بنیادهای تئوری، فانومندبها و در مجموع، پیگره نظری (تئوریک) که هر علم بر آنها استوار است، بدینسان، هر علم با توجه به موضوع و روشهای مطالعاتی خود و نیز نقش دست‌اندرکاران آن، باید بر بنیادهای نظری معینی نیز استوار باشد.

حال در حد حوصله این طرح و با توجه به مطالب بالا، جغرافیا در کجا قرار گرفته است؟ آیا این دانش در پاسخگویی به سئوالهای گوناگون "چه چیز؟"، "چگونه؟" و "چرا؟" به اندازه کافی توانمند بوده است؟ به سخن دیگر، آیا دانش جغرافیا دارای موضوع و قلمرو مشخص علمی، روشها و فنون کارآمد، ارزش و اعتبار اجتماعی، دست‌اندرکارانی کاردار و پیگره نظری - فلسفی قابل طرحی بوده است یا نه؟

پیش از هر چیز لازم می‌آید، تا با توجه به سیر تکوینی این دانش، نگاهی گذرا و کلی به گوشه‌های انجام یافته در راستای تبیین جایگاه این علم در میان سایر علوم بشری بیاندازیم، الگس‌اند در کتاب درسی معروف خود، جغرافیای اقتصادی^۱، پیش از معرفی موضوع دانش جغرافیا و به دست دادن تریبی از آن، برداشتهای رایج از این علم را به طور کلی به سه دسته تقسیم می‌کند:

الف) کسانی که تصور می‌کنند، جغرافیا صرفاً عبارت از نام جایها و مکانها است و جغرافیدان کسی است که عمدتاً نام پایتختها، نام و محل رودخانه‌ها، دریاها و مانند آن را می‌داند؛

ب) کسانی که تصور می‌کنند، دانش جغرافیا مترادف بررسی محیط طبیعی است. در نظر ایشان، جغرافیدان اصولاً به بررسی وضع اقلیمی، اشکال ناهمواری، شبکه آبها، پوشش گیاهی، منابع معدنی و مانند آن می‌پردازد. بر این اساس، جغرافیا مضمون‌های است از زمین‌شناسی، هواشناسی و زیست‌شناسی؛

ج) دسته سوم معتقدند که جغرافیا عبارت است از بررسی نحوه تأثیرگذاری محیط طبیعی بر فعالیتهای انسانی، این عده به دانش جغرافیا در چهارچوب مکتب محیط - گزایی نگاه می‌کنند. این‌گونه فهم و برداشت از دانش جغرافیا در میان برخی جغرافیدانان و به ویژه عده‌ای از دست‌اندرکاران علوم اجتماعی هنوز رواج دارد. تا جایی که بعضی لفظ جغرافیا را معادل محیط طبیعی و بررسیهای جغرافیایی را مترادف تبیین جبرجغرافیایی در نظر می‌گیرند.^۲

برای تعیین اعتبار علمی دانش جغرافیا، پیش از هر چیز لازم است که بدون ورود به بحثهای معرفت‌شناسی، ویژگیهای عام و مشترک شاخه‌های گوناگون علمی را به نحوی گذرا از نظر بگذرانیم. هر یک از دانشهای بشری، به طور کلی، دارای موضوع بررسی معینی است که گویای زمینه مطالعاتی و نهایتاً تمیین‌کننده هسته اصلی تعریف آن علم به شمار می‌رود. به سخن دیگر، هر علم تعریفی روشن دارد (با باید داشته باشد) که در کنار سایر نکات، عمدتاً بیانگر موضوع بررسی آن است - در همین ارتباط است که قلمرو مطالعاتی هر علم نیز مشخص می‌گردد.

برای پرداختن به موضوع بررسی هر یک از شاخه‌های علمی، شرط اولیه داشتن روش و ابزار مطالعاتی است، بنابراین، در ارتباط با هر علم، برخورداری از مجموعه‌ای از ابزار، روشها و فنون نیز ضروری است.

تا اینجا، بر اساس آنچه که آمد، پاسخ دو سئوال اساسی را می‌توان جستجو نمود: نخست این‌که هر علم "چه چیزی" را بررسی می‌کند و دیگر، "چگونه" هر علمی دست به بررسی می‌زند. اما در این ارتباط، سئوال بنیادی دیگری نیز مطرح می‌شود و آن این‌که اصولاً "چرا" انجام این‌ها بر روی در چهارچوب علمی خاص ضروری است. در این ارتباط، ضرورت و علت وجودی هر علم از یک سو و کارایی و بهره‌دهی آن از سوی دیگر، مطرح می‌شود. علاوه بر نکات بالا، در ارتباط با هر یک از شاخه‌های علمی، وجود دست‌اندرکارانی کارآمد با حاملین هر دانش مطرح است. این عده باید قادر باشند از طریق دست یازیدن به بررسیهای علمی و با بهره‌گیری از فنون و روشهای معین، کارایی دانش خود را نشان دهند و از این طریق، نه تنها به تبیین جایگاه دانش خود در میان علوم، بلکه به تنظیم

الگاندندر به دنبال این رده بندی برداشتهای نادرست از مفهوم جغرافیا، می نویسد:

اولین گام در راه ترمیمی دقیق از دانش جغرافیا و فراهم آوردن فضای مناسب برای شناساندن کارایی و اعتبار علمی این دانش به حساب می آید.^۳ در اینجا، سوالی به ذهن می آید و آن این که "این گونه برداشتها از کجا سرچشمه گرفته است؟" آیا جز این است که این نظرات تا حد زیادی به واسطه نحوه نگرش خود جغرافیدانان و همچنین شکل برخورد آنها با پدیده ها و مسائل مکانی و نهایتاً شیوه معرفی دانش خود به دیگران پدید آمده است؟

پیش از هر چیز این واقعیت مطرح است که دانش جغرافیا شاید تنها دانشی است که پس از گذشت بیش از ۲۰۰۰ سال از عمر آن، هنوز از ترمیمی یک دست و قابل پذیرش عام که گویای موضوع و محتوا و ظمرو مطالعاتی آن باشد، برخوردار نیست. جغرافیدانان تقریباً همیشه در جهت گوش دادن زمین، از تجزیه لغوی و لفظی گلوپگرافوس آغاز می کنند (از جمله خود الگاندندر)، کاری که دست اندرکاران علوم دیگر کمتر با دانش مورد مطالعه خود انجام می دهند. علاوه بر این، ارائه ترمیمی از این دانش پیوسته با تردید همراه بوده است، همچنان که الگاندندر، با همه انتقادی که از این نارسائیا می کند، مانند غالب جغرافیدانان در به دست دادن ترمیمی از دانش جغرافیا مردد می ماند؛ تردیدی که شاید تا حد زیادی به مشخص نبودن چهارچوب محتوایی و ظمرو مطالعاتی این دانش بازمی گردد، همو می نویسد:

"به دست دادن ترمیمی از جغرافیا که هم جامع باشد و هم ساده و هم تمامی جغرافیدانان با آن موافقت داشته باشند، به نظر غیرممکن می آید"^۴.

جغرافیا به عنوان یکی از کهن ترین دانشهای بشری از گذشته های گم شده در تاریخ بشر، به عنوان یکی از زمینه های فکری و علمی و عملی مطرح بوده است. در واقع، پیش از آن که یونانیان یا دیگران رسماً به تحصیل و آموزش جغرافیا بپردازند، انسان به صورت گروه های گوناگون ساکن نقاط مختلف زمین، دست به تجربیات و حدسیات جغرافیایی زده است؛ از گنجگاو ساده "آن سوی کوهها چه می تواند باشد؟" تا گوشش در جهت شناسایی سرزمینهای مجاور و تا دور زدن زمین... این همه پیوسته برای انسان مطرح بوده است. با این همه، دانش جغرافیا به صورت امروزی آن، به اواخر سده نوزدهم و بعد از آن - با گسترش نظریات راسل و با تأکید بر محیط گرایی - بازمی گردد. در این دوره، توجه اساسی بر چگونگی نقش و تأثیرگذاری عوامل محیط طبیعی - به ویژه آب و هوا - بر نحوه زندگی و محیط گروه های انسانی قرار دارد. طی همین دوره است که گردآوری و طبقه بندی اطلاعات در مورد مکانها و سرزمینهای مختلف، به ویژه در ارتباط با رشد و گسترش استعماری اقتصاد جهانی

سرمایه داری، از اهمیت فراوان و خاصی برخوردار می شود و بدینسان، جای تمجیبی نمی ماند که جغرافیا، با توجه به همان گونه مفاهیم اولیه، در خدمت به قدرتهای بزرگ سلطه جو که برای گسترش فعالیت های تجاری خود به این گونه اطلاعات نیاز شدیدی داشتند، رشد شتابانی می یابد. اهمیت یافتن جغرافیای تجاری به همین دوره اولیه از تکوین دانش جغرافیای امروزی بازمی گردد. با همه احوالات می توانیم در اینجا این دوره را از دوره های اصلی کاربرد اطلاعات جغرافیایی بنامیم که البته با جغرافیای کاربردی مطروحه در دوره های بعدی تفاوت ماهوی دارد.^۵

برخلاف دیدگاههای محیط گرایان، تأکید بر نقش انسان در دگرگونی و شکل بخشی به محیط طبیعی در دوره بعدی، مطرح و دنبال می شود. این نحوه نگرش پس از برخورد انتقادی با دیدگاه راسل و طرفداران او، در دهه های آغازین سده حاضر و عمدتاً توسط ویدال دولا بلاش در فرانسه و اوتو شلوتر^۶ در آلمان، رواج می یابد. بر این اساس، تأکید بر کنش متقابل میان انسان و عناصر طبیعت تا حد زیادی مورد توجه قرار می گیرد و چنین استدلال می شود که هر چند ویژگیهای محیط طبیعی زمینه های اصلی زندگی را فراهم می آورد، اما نحوه عمل انسان نیز در شکل بخشی به چشم اندازهای جغرافیایی نقشی اساسی دارد.

از این دوره، بحث از چشم انداز و چشم انداز فرهنگی به ویژه در مقابله با هواداران مکتب امکان گرایی به صورتی برداشته میانه سده حاضر و حتی پس از آن نزد بعضی تا به امروز، ادامه می یابد.^۷ مورفولوژی چشم انداز فرهنگی از اصطلاحات اوتو شلوتر، هسته اصلی این گونه بحثها را تشکیل می دهد. هالوده تلگر او عبارت بود از دنیایی که توسط بشر شکل گرفته و از نظر عقلی قابل بررسی و شناسایی است. این دنیا برای او همان چشم انداز فرهنگی به حساب می آید. بعدها، هارتسپورن در اثر معروف خود (۱۹۳۹) با طرح و جمع بندی این گونه نظرات تا حد زیادی به تحول و جامعیت این بحث افزود.^۸

تأکید بیش از حد بر مورفولوژی چشم انداز فرهنگی و کاربرد آن به عنوان ابزاری اصلی در شناسایی روندهای مربوط به تکامل تاریخی چشم اندازهای انسانی، اگرچه بر بنیاد اندیشه های امروزی جغرافیای نوین تأثیر به سزایی داشت، اما باعث تحول بنیادی و شاید به زبان بهتر، باعث فراهم آمدن اساس لازم برای تحول نظری (تئوریک) و عملی (کاربردی) دانش جغرافیا نشد. در واقع، در چهارچوب این گونه بحثها و از طریق بررسی ساختارهای ماهوی و صوری و آنچه به نظر می آید و در مجموع، صرفاً از طریق توصیف ویژگیهای قابل رویت چشم انداز و احتمالاً تحلیل مجرد عوامل و نیروها، نمی توان به درستی به تبیین و توضیح چشم اندازهای جغرافیایی به عنوان صیغه های مکانی پرداخت. دیدگاه چشم انداز در واقع دانش جغرافیا را در حد فن مکانی مطرح می ساخت.^۹

در اینجا تکرار این نکته ضروری می‌نماید که در بین‌های اشکال و عوارض طبیعی - انسانی و دگرگونی آنها در طول زمان، نیروها و پهنه‌های متنوع و گوناگونی دخالت دارند که از نظر مکانی و زمانی متنقن است. تأثیرگذاری متنوع و متفاوتی داشته باشند و بر این اساس نمی‌توان با توجه محض به تغییرات و دگرگونیهای ظاهری اشکال و عوارض زمین به شناسایی دقیق نیروها و روندهای پهنایی که این‌گونه تغییرات را باعث شده‌اند، دست یافت.

به دنبال این دوره، از اواسط دهه ۶۰ میلادی مرحله تازماری آغاز می‌گردد و اصطلاحاتی نظیر "جغرافیای امروزی"، "جغرافیای نوین" و "جغرافیای کمی" با تأکید اساسی بر اندازه‌گیری و سنجش پدیده‌های مکانی به باری زبان ارقام و فنون ریاضی و با گسترش مفاهیمی توجیح این ارتباط آغاز می‌شود.^{۱۰} در این دوره حتی بعضی از "انقلاب در جغرافیا" سخن به میان می‌آورد، اما از سوی دیگر با کمال تعجب طی همین دوره نیز عده‌ای بار دیگر ماهیت علمی و کارآیی دانش جغرافیا را به صورتی جدی به زیر سؤال می‌کشند. در همین ارتباط، چیزولم (۱۹۷۵) این سؤال را مطرح می‌سازد که "اگر در جغرافیا انقلابی صورت گرفته است، این انقلاب به چه طریقی انجام یافته و در مجموع امروزه این دانش با دانش جغرافیای در یکی دودهمه پیش از آن چه تفاوتها و دگرگونیهایی یافته است؟"^{۱۱} به هر حال این مرحله را می‌توان دوره گذار به جغرافیای نوین خواند، زیرا پس از همین دوره، تأکید بیش از حد بر جغرافیای کمی (که چندان نیز به درازا نمی‌گشت^{۱۲})، جغرافیای نوین به صورت دانشی کارآمد و کاربردی به طور جدی مطرح می‌شود. بنابراین قول گورلی (۱۹۷۳) هرچند ماهیت جغرافیای نوین در این زمان هنوز به صورتی یکپارچه و یکدست تبیین نشده، اما جهت‌گیریهای متفاوتی که توسط جغرافیدانان مختلف طی این دوره اتخاذ می‌شود، از وسعت موضوعی و نقش و کارآیی این دانش در برخورد با مسایل مکانی خبر می‌دهد^{۱۳}. در واقع، شکل‌گیری جدی جغرافیای کاربردی و توجه به باری در حل و تعدیل مسایل گریبانگیر فضاهای زیستی - فرهنگی خاص همین دوره (گذار) از تشکیل دانش جغرافیا است.

موضوع بررسی دانش جغرافیا با هر دیدگاهی که به آن بنگریم، پیوسته از دو جز اصلی تشکیل شده است: محیط طبیعی و محیط فرهنگی (انسانی). در واقع باز برخورد نیروهای تعیین‌کننده و روابط متقابل این دو دسته محیط، فضای خاصی فراهم می‌آید که معرف یک صینیت جغرافیایی یا واقعیت مکانی است. از این گذشته، روابط از یک سو نهادها و تأسیسات اجتماعی - اقتصادی موجود در هر واحد مکانی از دیگر سو، تعیین‌کننده نوع و دامنه روابط متقابل میان این دو گونه محیط است. به سخن دیگر، هر قدر روابط اجتماعی از پیچیدگی بیشتری برخوردار باشد و هر قدر نهادها و تأسیسات اجتماعی گسترده‌تر باشند، تأثیرگذاری محیط طبیعی بر محیط انسانی کمتر خواهد بود و برعکس، هر قدر "درجه رشد فرهنگی"

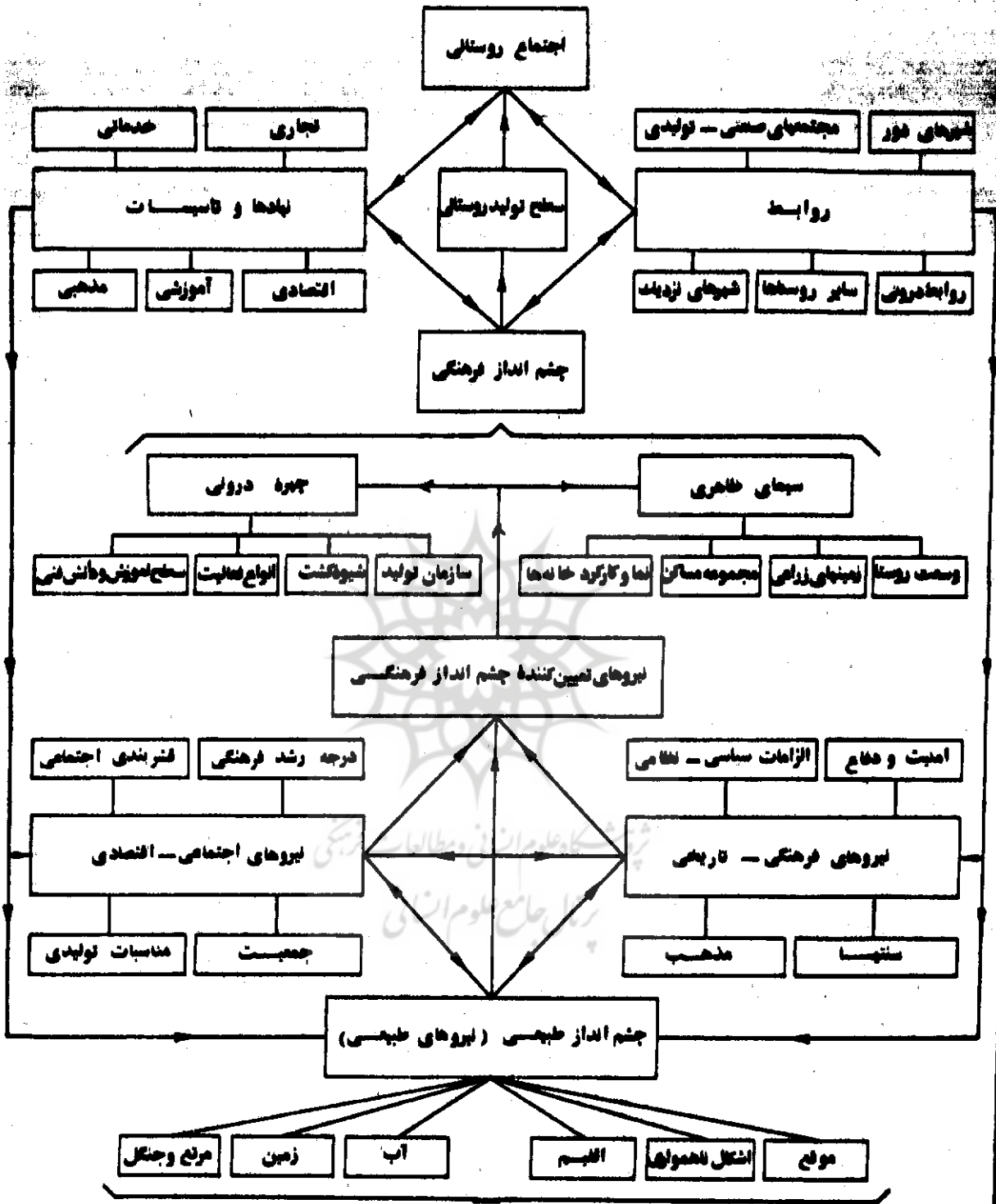
در سطح نازلتری قرار داشته باشد، تأثیر محیط طبیعی بر محیط فرهنگی بیشتر خواهد بود (مقایسه کنید با نمودار شماره ۱).

از این گذشته، هر فضای جغرافیایی به عنوان یک واقعیت مکانی نه تنها زیر تأثیر نیروهای درونی است، بلکه تحت تأثیر نیروهای بیرونی که توسط سایر واقعیتهای مکانی اعمال می‌شوند، تأثیر می‌پذیرد. بر این اساس می‌توان گفت، هر چند ویژگیهای طبیعی زمینهای اصلی زندگی انسانی را فراهم می‌آورد، اما نحوه عمل انسان به واسطه تأثیرگذارینهای طبیعی و زیستی تعیین نمی‌شود، بلکه به‌عنوان تأثیر بنیادها و اصول مربوط به نظم اجتماعی - اقتصادی حاکم بر آن فضا است (اگرچه می‌دانیم که نظم اجتماعی و نحوه تشکیل و تحول آن خود از محیط طبیعی تأثیر می‌پذیرد). انسان حتی به عنوان فرد، در ارتباط اجتماعی خود با طبیعت، قوم و حوزه‌های فرهنگی سر و کار دارد و به عنوان جزئی از کل جامعه در یک فضای فرهنگی ریشه دارد که این فضا خود در یک جهان تاریخی نظم یافته است. بنابراین، رفتار انسان و برخورد او با کل زندگی نه تنها به واسطه مناسبات زیست - محیطی، بلکه همچنین توسط مناسبات فرهنگی - اقتصادی شکل می‌پذیرد که این مناسبات به نوبه خود، با توجه به بافت اجتماعی و به واسطه نیروهای اجتماعی و مذهبی و فیزی و... نیز روابط درونی و بیرونی تعیین می‌شود.

بدینسان، اهمیت و دامنه روابط تنگاتنگ دو محیط طبیعی و فرهنگی و نیز نقش روابط و نهادهای انسانی در این میان مشخص می‌شود. از آنجا که این‌گونه روابط در طول زمان و همراه با تحولات و دگرگونیهای اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی - سیاسی در سطوح مختلف تغییر می‌پذیرند، جغرافیدانان نه تنها با مکان، بلکه با زمان نیز به عنوان عنصری اصلی سر و کار دارد. بنابراین، یکی از جنبه‌های بنیادی مطالعات جغرافیایی، بررسی و شناخت ویژگیهای این گونه صینیتها در روندی متحول و پویا است.

همان‌گونه که می‌دانیم، اجزای نظام طبیعی عمدتاً عبارتند از موقعیت، اشکال ناهمواری، آب و هوا، منابع آب، خاک، پوشش گیاهی و مانند آن. بررسی این‌گونه اجزاء که با یکدیگر در ارتباطی تنگاتنگ قرار دارند، از آنجا که به نیروهای مادی و طبیعی مربوط هستند، با سهولتی نسبی امکان‌پذیر است. از سوی دیگر، اجزای نظام فرهنگی عمدتاً عبارتند از جمعیت و کیفیت آن، نحوه و روابط اقتصادی، ساختارهای زیربنایی، اشکال بهره‌برداری از منابع و مانند آن که به واسطه آن که دارای جوهری رفتاری هستند، بررسی آنها با پیچیدگی بیشتری همراه است.

برای بررسی دقیق‌تر هر یک از این دو نظام، دو شاخه اصلی جغرافیای عمومی، یعنی جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی، مطرح شده‌اند که این دو شاخه اصلی خود به انشعابات ظاهراً بی‌پایانی تقسیم شده‌اند. تا آنجا که طی این تجربه بعضاً چهارچوب اصلی دانش جغرافیا یعنی کل ماجرا فراموش شده است. در این



شماره ۱: نمایش روابط متقابل عوامل و نیروهای طبیعی - فرهنگی در یک چشم‌انداز جغرافیایی (نمونه جامعه روستایی).

ارتباط باید افزود، هنوز روابط متقابل جامعه انسانی و محیط طبیعی گاهی از روی خطا به صورتی مجرد و بدون توجه به نظم عمومی میندیشهای مکانی مطرح می‌شود و این دو محیط (نظام فرعی) در مقابل یکدیگر و جدا از هم مورد بررسی قرار می‌گیرند. از جمله جغرافیدان مشهور، چانتستون که نگرگاه خود را "جدایی طلبانه" معرفی می‌کند، در برخورد با یکپارچگی دانش جغرافیا و با تأکید بر جدایی جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی، باز به ناچار در به دست دادن تعریفی از جغرافیای انسانی، محیط طبیعی را نمی‌تواند کنار نهد، چنان که می‌نویسد: "جغرافیای انسانی به عنوان یکی از علوم اجتماعی، علمی است که به بررسی جنبه‌های خاص جامعه در ارتباط با فضا و مکان (شامل محیط طبیعی) می‌پردازد"۱۲. در اینجا، سؤال اساسی این است که بدون شناخت نیروهای محیط طبیعی - به عنوان یکی از دو جزء اصلی فضای جغرافیایی - چگونه می‌توان به شناسایی و تحلیل درست و کارآمد واحدهای جغرافیایی دست یافت؟

واقعیت این است که بشر خود بخشی از طبیعت است و بدینسان، یک پدیده زیستی به شمار می‌رود. بنابراین، زندگی و روابط او نه تنها دارای جوهری اجتماعی، بلکه در واقع دارای جوهری زیستی - اجتماعی است. در واقع، تفاوت‌های کیفی میان جامعه انسانی و مابقی طبیعت، این امکان را فراهم می‌آورد که روابط متقابل آنها را به صورت دو جزء از یک کل مورد بررسی قرار دهیم، البته با توجه به همه تفاوت‌های موجود میان جامعه انسانی و نظام طبیعی. در این راستا و به منظور برخوردی جدی و کارآمد با واقعیت‌های مکانی باید در زمینه هماهنگی و پیوند شاخه‌های گوناگون جغرافیا و شخصیت بخشیدن به کل این دانش کوششی تازه نمود. در واقع، بی‌شک نیست که بررسی‌های امروزی جغرافیای طبیعی تا حد زیادی به بررسی چشم‌اندازهای طبیعی حاصله از فعالیت‌های انسانی و نحوه فعالیت‌ها و تأثیرگذاری انسان بر اشکال و روندهای سطح زمین و حتی اشکال ایجاد شده توسط انسان از یک سو و شناسایی محیط برای تأمین نیازهای انسانی از سوی دیگر می‌پردازد. تا جایی که آنچه جغرافیدان شوروی، بررسی مجموعه‌های طبیعی را تنها هنگامی ارزشمند می‌داند "که نتایج آن بتواند به عنوان شالوده فعالیت‌های اقتصادی به کار آید"۱۳. از سوی دیگر، جغرافیای انسانی نیز به محیط طبیعی به عنوان منبعی که توسط گروه‌های انسانی به انحاء گوناگون مورد بهره‌برداری و نیز تخریب و تغییر قرار می‌گیرد، نظر دارد.

بدینسان، اگر مبنای حرکت ما کوشش در جهت فهم و شناخت قانونمندی‌های دنیای واقعی (به شکل واحدهای مکانی) باشد، آنگاه باید میان علوم طبیعی از یک سو و علوم اجتماعی از دیگر سو، یک نوع پیوند و اتحاد برقرار سازیم، هرچند که میان این دو دسته علوم تفاوت‌های مهم اصولی نیز وجود دارد. به سخن دیگر،

بررسی‌های اجتماعی باید با توجه به بنیادهای طبیعی و ارتباط قانونمندی‌های طبیعی و اجتماعی انجام پذیرد. در این ارتباط تنها دانش جغرافیا است که اگر بر اساس منطقی علمی امروزی استوار باشد، می‌تواند این مهم را به نحو ارزنده‌ای برعهده گیرد. توضیح آن که: هر فضای جغرافیایی به صورت ساختاری منظم و بر اساس روابط معین میان اجزاء طبیعی و انسانی تشکیل‌دهنده آن، کارکردهای خاصی دارد که دامنه و ویژگی همین کارکردها به آن خاصیت می‌بخشد. بدینسان، هر فضای معین جغرافیایی به واسطه ویژگی‌های ساختاری - کارکردی از سایر فضاها متمایز می‌گردد. بر این اساس، هر فضای مکانی را می‌توان به عنوان یک نظام (سیستم) در نظر گرفت (مقایسه کنید با نمودار شماره ۲). اما این نظام از آنجا که عناصر طبیعی و انسانی را توأماً دربرمی‌گیرد، خود دارای دو نظام فرعی (زیرسیستم) است: یکی نظام طبیعی و دیگری نظام فرهنگی (انسانی). برای بررسی چنین نظامی باید از یک سو قانونمندی‌های علوم طبیعی وارد بگیرد، قانونمندی‌های علوم اجتماعی را شناخت و به درستی به کار گرفت. بنابراین، از دو ستون اصلی بنیاد جغرافیا، یکی بر علوم طبیعی و دیگری بر علوم اجتماعی استوار است. همین نکته است که می‌تواند به دانش جغرافیا در میان علوم بشری، جایگاهی ویژه بخشد^{۱۴}.

با توجه به مطالبی که آمد، جغرافیدان امروزی در بررسی‌های خود به سه سؤال اساسی پاسخ می‌گوید: نخست این که پدیده‌های مکانی چگونه پراکنده شده‌اند (یعنی توصیف پدیده‌ها)؛ دوم این که چرا پدیده‌ها به نحوی که مشاهده می‌شوند، استقرار یافته‌اند، یعنی چه نیروهایی و با چه نوع ارتباطاتی در شکل‌دهی خاصی به آنها مؤثر بوده است که از این سؤال از طریق یافتن این‌گونه نیروها و تحلیل روابط و تأثیر آنها بر روی هم جواب داده می‌شود؛ در اینجا سؤال سوم مطرح می‌شود که عبارت است از این که چگونه می‌توان با توجه به شناخت فراهم آمده و تأثیرگذاری بر روی نیروها و عوامل شکل‌دهنده واقعیت‌های مکانی، فضا‌های جغرافیایی را به دلخواه و به نحوی مطلوب در جهت بهبود شرایط زیستی - انسانی، بدون صدمه رسانی به محیط زیست گیاهی - جانوری، دگرگون ساخت؟ تنها با جواب‌گیری به این سؤال است که کارآیی و کاربردی بودن دانش جغرافیا را می‌توان مشخص نمود.

در پایان، عوامل بازماندگی دانش جغرافیا در حیطه‌های بالنده علمی (به ویژه در ایران) که هنوز نیز مطرح است را می‌توان به صورت زیر خلاصه نمود:

- الف) تأکید بیش از حد بر توصیف به شکل‌های گوناگون در دوره‌های زمانی مختلف و نیز بعضاً تا به امروز؛
- ب) عدم اغراف بر تعریفی بنیادی از موضوع جغرافیا و عدم تشخیص دقیق قلمرو مطالعاتی آن؛
- ج) ضعف تفویض (نظری) غالب دست‌اندرکاران این دانش با همه ادعایی که در زمینه گردآوری اطلاعات و تعمیم دادن یافته‌ها

اهداف شناسایی

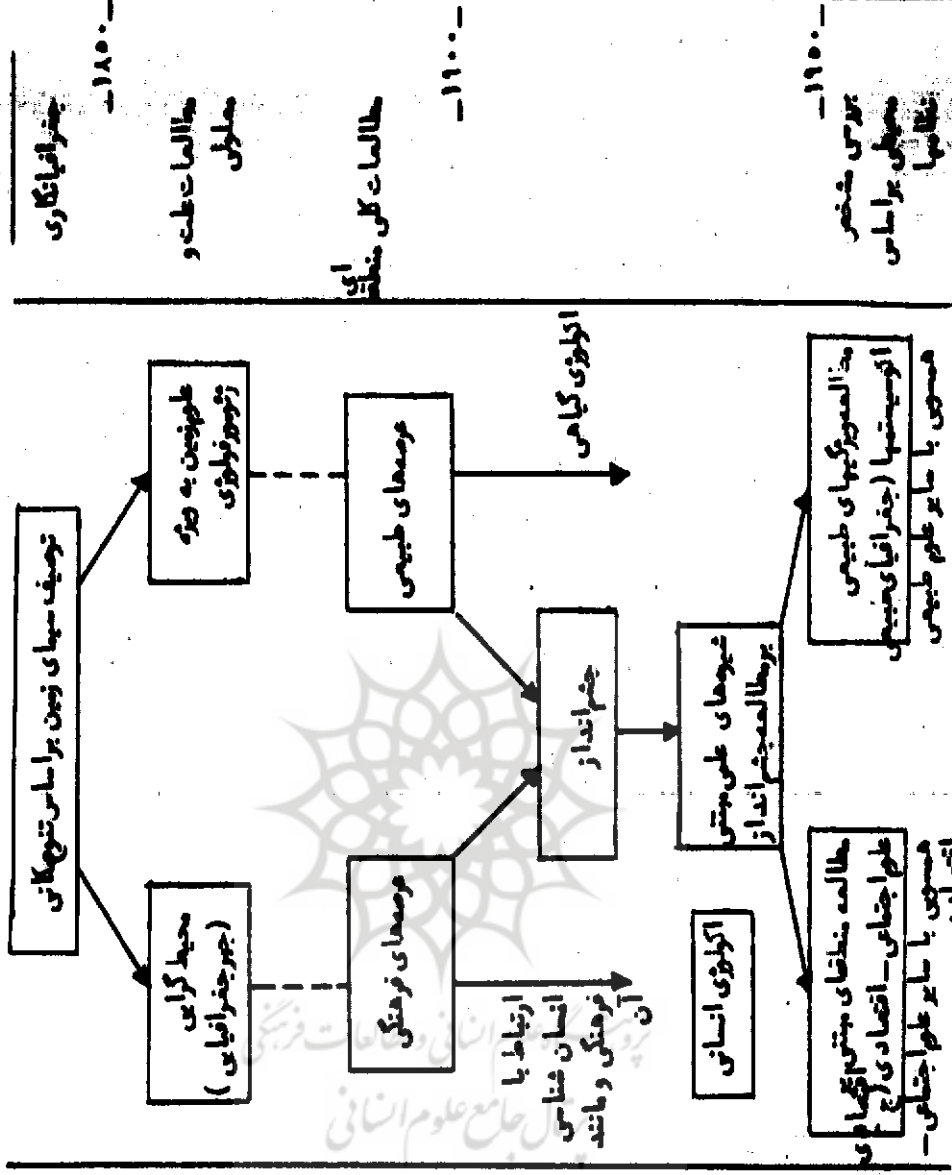
توصیف بهتر بر ارقام و اطلاعات کلی

توجهات کلی جغرافیایانه

عناصی ماهوی و مستقل نواحی

تحلیل جامع ، اما عمده و متکی بر
مختارهای کلی - معنی

موضوع دقیق بررسی



توصیف نگرش

جغرافیایانگاری

-۱۸۵۰-

مطالعات طبع و
مسلطی

مطالعات کلی منطقه
ای

-۱۹۰۰-

-۱۹۵۰-

بروس مشخص
موسم بر اساس
نظامها

نویسنده شماره ۲: مواعیل تکامل بردهای زمین جغرافیایی (بر اساس نظر باروتس ۱۹۷۰)

۱۳- برداشت به مفهوم از مقدمه گورلی بر کتاب *Directions*

in Geography

۱۴- جانستون، صص ۳-۴

۱۵- آندوچین، ص ۵۰

۱۶- البته در این میان نکته ساسی این است که بعنوان بازنگری بر

پژوهش علمی و بررسی جدی و علمی پدیده‌های انسانی یعنی درگیری

با مسائل گریبات‌گیر فضاهای گوناگون انسانی به گونمندیهایی کتاب

جغرافیایی دست یافت. ضمناً "مراجعة کنید به: هاروی: نقش

تئوری (در جغرافیا)"، ۱۹۷۲.

منابع

۱- سمیدی، عباس: کاربرد جغرافیا یا جغرافیای کاربردی.

در: فصلنامه تحلیقات جغرافیایی، سال سوم، شماره (صص ۳۵ تا

۵۶)

۲- سمیدی، عباس: چشم‌انداز فئات، چشم‌انداز چاه (یک

بررسی تطبیقی). در: رشد آموزش جغرافیا، سال چهارم، شماره

۱۶ صص ۱۰ تا ۱۹.

۳- شافر، فرانسیس: درباره مفهوم جغرافیای اجتماعی. ترجمه

عباس سمیدی. در: رشد آموزش جغرافیا، سال پنجم، شماره ۱۸

صص ۲ تا ۷.

4- Alexander, J.W.: *Economic Geography*. Uni of Wisconsin, 1963.

5- Anuchin, V.A.: *Theory of Geography*. In: Chorley, R.J. (ed), 1973. PP. 43-63.

6- Bartels, D. (Hrsg): *Nirtschafts- und Sozialgeographie*, KÖln, 1970.

7- Chisholm, M.: *Human Geography (Evdution or Revolution?)*. Penguin Books, 1975.

8- Chorley, R.J. (ed): *Directions in Geography*, London, 1973.

9- Chorley, R.J. and P. Haggett (eds): *Integrated Models in Geography*. London, 1970.

10- Chorley, R.J. and P. Haggett (eds): *Frontiers in Geographical Teaching*, London, 1973.

11- Harvey, D.: *The Role of Theory*. in: Graves, N. (ed): *New Movements in the Study and Teaching of Geography*. 1972, PP. 29-42.

12- Johnston, R.J.: *Philosophy and Human Geography*. 1986.

می‌شود (که این خود در صورت انجام باید و می‌تواند زمینه‌ساز
تئوریها باشد) و عدم ارائه مدلها و نظریات علمی و عملی؛ و
(د) نارسایی در ارائه نشانه‌ها و دلایل کافی در زمینه کارآیی و کاربردی
بودن یافته‌های جغرافیایی در زمینه‌های اجتماعی از طریق ارائه
نمونه کارهای تحقیقاتی کاربردی در ارتباط مستقیم با پروژه‌های
اجرائی.

به سخن کوتاه، ضعف علمی دانش جغرافیا نه این است که
جامعه یا سایر دست‌اندرکاران علوم دیگر، به ویژه علوم اجتماعی،
مفهوم و اهمیت حضور این علم را در صحنه‌های علمی-اجتماعی
به درستی دریافت و ادراک نکرده‌اند، بلکه این خود جغرافیادانان
بوده‌اند که نتوانسته‌اند به درستی نشان دهند که در جای این‌گونه
صحنه‌ها ایستاده‌اند و به چه کار می‌آیند.

یادداشتها

1- *Economic Geography*.

۲- الکساندر، صص ۸-۷.

۳- همو، ص ۸.

۴- همو، ص ۹. الکساندر جغرافیا را چنین تعریف می‌کند:

"جغرافیا دانشی است که به تحلیل تنوع مکانی - فضایی نواحی
گوناگون و روابط موجود میان متغیرهای مکانی - فضایی می‌پردازد."
(همانجا).

۵- نگاه کنید به مقاله "کاربرد جغرافیا یا جغرافیای کاربردی"

به همین قلم.

6- Otto Schliüter.

۷- مراجعه و مقایسه کنید با مقاله "چشم‌انداز فئات،

چشم‌انداز چاه (یک بررسی تطبیقی)" به همین قلم.

8- Hartshorne, R.: *The Nature of Geography*, 1939

۹- نگاه کنید به مقاله "درباره مفهوم جغرافیای اجتماعی"

نوشته فرانسیس شافر.

۱۰- در این زمینه به عنوان نمونه مراجعه شود به مجلداتی که

زیر نظر و به ویراستاری ریچارد گورلی و پیتر هگت در اوائل دهه

۷۰ میلادی منتشر شد (نگاه کنید به ماخذ همین مقاله).

۱- نگاه کنید به: چیزولم، ۱۹۷۵، ص ۱۳.

۱۲- در واقع، اوج اقبال بهره‌گیری از فنون گسی به اوایل

دهه هفتاد میلادی بازمی‌گردد و از آن به بعد تأکید بیش از حد بر

این گونه فنون فروکش می‌کند. مقایسه کنید با چیزولم، ۱۹۷۵، ص

۱۷۰ به بعد.